مطلب اصلی

رادیو زمانه
radio zamaneh

«شرمنده‌ام مادر! شاید...» – قتل حکومتی آرتین رحمانی پیانی به روایت روژان کلهر

آرتین رحمانی پیانی نوجوان ۱۶ ساله اهل روستای پیان ایذه بود که در ۲۵ آبان ۱۴۰۱ در جریان حمله به بازار ایذه به دست ماموران جمهوری اسلامی کشته شد.

روژان کلهر

آرتین رحمانی پیانی، پوستر: ساعد، نشریه ادبی بانگ

۱۸ خرداد ۱۴۰۲

و آرتین در راهی قدم گذاشت که مادرش جوانی‌اش را ندید. راهی که طی چهار دهه‌ی گذشته هربار مردم خواسته بودند هموارش کنند سرکوب‌شان کردند و حالا در قیامی دیگرباره به پا خواسته بودند تا دوباره و این‌بار با قدرتی بیشتر هموارش کنند. راهی که قرار بود آرتین و آرتین‌ها با پیمودنش گام به گام برسند به آزادی.

آرتین با دلی پاک که هم‌معنای نامش بود می‌دانست در این وضعیت اسفناک هیچ‌وقت به آرزویش نخواهد رسید. در تعمیرگاه ماشین عمویش کار می‌کرد؛ چون از کودکی عاشق ماشین بود. قید همه‌چیز را زده بود و شده بود کارگری ساده تا بتواند به کاری که علاقه دارد بپردازد و کمک‌حال خانواده هم باشد. عشقش این بود تعمیر ماشین‌های خارجی را یاد بگیرد. به تهران برود و یک تعمیرکار حرفه‌ای شود اما حالا دیگر به ستوه آمده بود. به ستوه آمده بود؛ از این همه ظلم و ستم و زور، این همه جفایی که در حق مردم و کارگران و طبقه‌ی کارگر می‌شد. پسر بزرگ خانواده بود. می‌دید در این خفقان هیچ آینده‌ی روشنی در انتظار دو خواهر و برادر کوچک‌ترش نیست. هیچ آینده‌ی روشنی در انتظار هیچ کودک و جوانی نیست. آرتین از همان کودکانی بود که درد دیگران را درد خودش می‌دانست و حالا با

قیام دوباره‌ی مردم شکوفه‌ی امید در دلش جوانه زده بود و از ته دل می‌دانست دارد در راهی گام برمی‌دارد که شاید مادرش جوانی‌اش را نبیند.

همین را نوشت تا شاید اگر همین شد روزی مادرش بداند که او آگاهانه در این راه قدم گذاشته نه از سر اتفاق و هیجانی یکباره:

"شرمنده‌ام مادر، می‌خواهم در راهی قدم بگذارم که شاید جوانی‌ام را نبینی."

تکه‌پاره‌کاغذی که پس از جان‌باختنش مادرش با دیدنش قلبش دوباره لرزید و مذاب دردی جانکاه از آتشفشانِ گدازانِ سینه‌اش فوران کرد و از ته حنجره‌اش فریادی شد روی لبانش و اشکهایش از چشمه‌ی جوشان چشمانش روانه شدند روی تکه‌پاره‌کاغذ، روی واژه‌هایی که آرتینش در سه سطر نوشته بود. از روی شین «شرمنده‌ام» جاری شدند تا روی میم «مادر»، از میم «می‌خواهم» تا شین «شاید» و جوهر واژه‌ی «جوانی‌ام» از شدت اشک‌هایش پخش شد روی تکه‌پاره کاغذ!

شکوفه‌های امیدی که در دل آرتین جوانه زده بود حالا هر روز شکوفا و شکوفاتر می‌شد. آرتین با اعلام اعتصابات در روزهای ۲۴، ۲۵ و ۲۶ آبان هم‌زمان با سومین سالگرد اعتراضات آبان ۹۸ می‌دید که فضای مجازی پر شده از حمایت‌های مردم و دلش روشن بود در این روزها حتما اتفاق‌های خوبی خواهد افتاد. دلش روشن بود روزی حالمان خوب خواهد شد ولی شاید آن روز او نباشد و همین روشنی که در دلش زنده شده بود را با چند واژه‌ی ساده نوشت با حضور همان «شاید» بزرگ، و همین چند خط آخرین نوشته‌اش شد:

"حالمون خوب میشه یه روز، ولی شاید اون روز من نباشم. اگه تو بودی، جای من بلند بخند از ته دل"
بشنوید: با صدا و اجرای نویسنده

آرتین با وجود امیدی که گل کرده بود در دلش اما پر از شاید بود. همان شایدی که ناخواسته گویی ناخودآگاهش یکسره به او یادآوری‌اش می‌کرد و در نوشته‌هایش هویدا می‌شد که شاید، شاید جوانی‌ام را نبینی مادر! شاید آن روز من نباشم و هزار شاید دیگر که گویی چون خارهایی کشنده روئیده بودند روی ساقه‌ی گل امیدش که چون گل رزی سفید حالا گلبرگ‌هایش نوید آزادی می‌دادند. همان گلبرگ‌های سفیدی که به ناآگاه شامگاه چهارشنبه ۲۵ آبان زمانی که آرتین از تعمیرگاه به سوی خیابان شتافته بود با شَتَکِ خونش روی تنش سرخ شدند. سرخ شدند و خون شَتَک زد روی صورت آرتین وقتی روی تن خیابان غلتید با اصابت گلوله‌هایی که تنش را سوراخ کردند. سه گلوله یکی بر سرش و دو دیگر سینه‌اش را متلاشی کردند. آرتین خونش را دید که فوراه زد از سرش جاری شد روی گونه‌هاش و لب‌هایش را که داشت مادرش را صدا می‌کرد پر از خون کرد. میم مادر را گفت اما تا لبانش را باز کرد بگوید ما... با باز شدن لبانش دهانش پر از خون شد. گویی واژه‌ی مادر با شَتک خون برگشت توی حنجره‌اش و حبس سینه‌اش شد که در همان دم با دو گلوله‌ی دیگر شکافته شد. و آن شایدی که تمام ذهن آرتین را زخمی خود کرده بود حالا بایدی شد که جانش را گرفت که شاید باید آرتین در همین شامگاه جان می‌داد. شاید باید برای سرزمینی که هیچ سودی نداشت برایش سر بر زمین می‌گذاشت چرا که همین را پیش‌تر نوشته بود:

"این سرزمین برایم هیچ سودی نداشت ولی می‌زارم سر زمین براش"

آرتین آن شب شوم نمی‌خواهد مادرش را، عمویش را نگران کند بابت همین بی‌آنکه بگوید قصدش پیوستن به مردمی‌ست که در خیابان‌های اطراف بازار ایذه دم به دم بیشتر می‌شدند؛ پا به خیابان می‌گذارد. یکباره یکی از آشنایان او را در خیابان می‌بیند که حالا پر از جوش و خروش شده از فریاد خشم مردم، نیروهای سرکوب گاز آشک‌آور شلیک می‌کنند و بی‌هوا از هراس هجوم مردم به‌سوی‌شان شلیک می‌کنند. آشنایی که آرتین را دیده نگراش شده از او می‌خواهد نزدیکش بماند ولی نیروهای سرکوب امان نمی‌دهند و وحشیانه به سوی مردم چون مور و ملخ هجوم می‌آورند. در میانه‌ی شلوغی‌ها آن آشنا آرتین را گم می‌کند. لابه‌لای خروش جمعیت به‌جست‌وجوی آرتین این‌سو و آن‌سو می‌رود اما... آن شایدی که ذهن آرتین را فراگرفته حالا بایدی می‌شود و کار خودش را می‌کند. گویی باید آرتین جان بدهد در این راه، راهی که خودخواسته در آن قدم گذشته و حالا که غرق خون گوشه‌ی خیابان افتاده کار از کار گذشته و دیگر نمی‌تواند مادرش را ببیند!

در شامگاه ۲۵ آبان ایذه آبستن اتفاقات خونینی‌ست. مردم به بازار و خیابان‌های اطراف بازار هجوم آورده‌اند و یکصدا خواسته‌ی خود را که سرگونی حکومت است فریاد می‌زنند. فریادهاشان چون رودی خروشان و درحال طغیان دم به دم با پیوستن فریادی تازه خروشان‌تر می‌شود تا سد بزرگی که حکومت ساخته برای بستن راه رسیدشان به آزادی را ویران کند. سدی که حالا با قیام مردم در حال ترک بستن است. اما هیچکس خبر ندارد آنها برای اینکه مانع این طغیان شونپ خدعه‌ای دیگر در سر دارند. توطئه‌ای شوم و وحشیانه، یک سناریوی تکراری برای خاموش کردن این طغیان!

آنان می‌خواهند با خدعه‌ای دیگربار مانع طغیان مردم شوند اما واقعیت این است جوانان این مرز و بوم با ریختن خون آرتین و آرتین‌ها خون‌شان بیشتر خواهد جوشید و بی‌هراس‌تر در خیابان‌ها خواهند خروشید. با این خدعه مردمان هراسیده‌ای که ذهن‌شان فرسوده شده اشک می‌ریزند و کنج خانه‌هاشان فقط ماتم می‌گیرند و بی‌خبرند از اینکه آنان که می‌خواهند مردمان زانوی غم بغل بگیرند همان مردم‌کشان‌اند. همان مردم‌کشانی که برخی از مردم را می‌کشند و می‌گویند ما نکشتیه‌ایم؛ برخی دیگر را می‌کشند و بر طبل‌های رسانه‌هاشان می‌کوبند که دشمنان‌مان کشتنه‌اند و نمی‌دانند؛ نمی‌دانند فقط خون خشم جوانانی چون آرتین و آرتین‌ها را می‌جوشانند با این نیرنگ‌های پلیدشان. آنان مغروق قدرتی پوشالی و اعتقادی جزمی و پوک‌اند و نمی‌دانند این‌گونه روزی رسوای عالمیان و آدمیان

خواهند شد. نمی‌دانند روزی در خون همین مردم‌شان که اینچنین وحشیانه به خونشان می‌کشند غرق خواهند شد! همان روزی که آرتین در آخرین پست اینستاگرامش از آن می‌گوید که «حالمون خوب میشه یه روز، ولی شاید اون روز من نباشم. اگه تو بودی، جای من بلند بخند از ته دل»

در این شامگاه شوم در سناریوی وحشیانه‌ای که حکومت ترتیب داده علاوه بر آرتین ۱۶ ساله، همزمان در نقطه‌ای دیگر از ایذه کیان پیرفلک ۹ ساله و سپهر مقصودی ۱۴ ساله، میلاد سعیدیان‌جو، و چند تن از مردم ایذه کشته می‌شوند آن هم توسط خود حکومت اما طراحی شده به شکلی که وانمود کنند به خاطر به زعم خودشان اغتشاشات نیروهای داعش چنین وحشیانه و عامدانه کودکان بی‌گناه را به رگبار بسته‌اند. همزمان با اجرای این کشتار بی‌رحمانه بیانیه‌ای از داعش را به شکلی گسترده پخش می‌کنند در سناریویی کلیشه‌ای و نخ‌نماشده تا بتوانند با تبلیغاتی پوک در ذهن مردم این را فرو کنند که اگر فضای جامعه ملتهب شود دشمنان حمله خواهند کرد و چنین و چنان می‌شود و کشور به تاراج رفته، تجزیه می‌شود و اعتراضات بی‌ثمر است! اما خیلی زود دست‌شان رو شده مشخص می‌شود این بیانیه ساختگی‌ست اما این جانیان باز هم با پخش اخبار ضد و نقیض و لشکرکشی سایبری‌هاشان در فضای مجازی همچنان تلاش می‌کنند فضایی پر از تردید ایجاد کنند و این فاجعه‌ی انسانی را تروریستی و از سوی عوامل خارجی دانسته و چون همیشه به دشمنان خیالی و ساختگی‌شان نسبت دهند.

آنان عامدانه فضای رسانه‌ها را پر می‌کنند از جانبختن کودکی ۹ ساله توسط داعش به نام کیان پیرفلک و خدای رنگین‌کمان و ماشین پروپاگاندایشان را راه انداخته و در این میانه دیگر کسی به فکر مادر آرتین نیست که در آن شامگاه شوم وقتی زنگ می‌زند ببیند آرتین کجاست، کسی به جای آرتین پاسخ می‌دهد که به بیمارستان بیایید آرتین تمام کرده است! مگر می‌توان با این واژه‌ها حال این مادر را توصیف کرد در آن لحظه؟ تمام واژگان جهان را هم که جمع کنی تا بتوانی بنویسی چه گذشته در آن لحظه بر این مادر بی‌فایده است. مادری که وقتی به اورژانس می‌رسد، وقتی چند جنازه را می‌بیند که افتاده‌اند و وقتی می‌بیند یکی از همان جنازه‌ها آرتین است... وقتی می‌بیند آرتینش خونین است، وقتی با چشمان خودش می‌بیند چشمان آرتیتش غرق خون است! وقتی می‌بیند سینه‌ی آرتینش شکافته شده و خونین است... وقتی... وقتی... چگونه باید گفت در این وقت چه بر سرش می‌آید؟!

مادر ویران شده و وقتی پیکر آرتین را بدون اینکه به او و خانواده‌اش تحویل دهند به اهواز منتقل می‌کنند؛ ویران‌تر می‌شود! که چرا باید پسرش، پاره‌تنش را بکشند حتی پیکرش را هم از مادرش از کسی که او را زاده دریغ کنند؟ مادر نمی‌داند چه بازی کثیفی راه انداخته‌اند با گرفتن جان فرزند او و چند کودک بی‌گناه دیگر! نمی‌داند! او غرق اندوه و ماتمی بی‌پایان است. و حالا با وجود اینکه مادر، آرتینش را شناسایی کرده دوباره از پدرش می‌خواهند به اهواز برود و پیکر فرزندشان را شناسایی کند و تازه آنجاست که می‌فهمند این مردم‌کشان می‌خواهند از فرزندشان و چند کودک دیگر شهید حکومتی بسازند. شهیدسازی کنند. کاری که چهل سال است در آن خبره شده‌اند! می‌خواهند پیکر فرزندشان و دیگر جانباختگان را در آرامستان تپه شهدا به خاک بسپارند! اما خانواده آرتین در مقابلشان می‌ایستند و بی‌باکانه می‌گویند خودتان فرزند ما را کشتید! همین می‌شود که تهدیدشان می‌کنند که جنازه آرتین را تحویلشان نمی‌دهند.

و روز جمعه ۲۷ آبان با ترتیب برنامه‌ای از پیش تعیین‌شده ادامه‌ی سناریوی کثیفشان را اجرا می‌کنند. مراسمی ترتیب می‌دهند و جنازه‌ی جان‌باخته‌های ایذه را تشیع می‌کنند و در رسانه‌ها جار می‌زنند که به بازار ایذه حمله تروریستی شده و هموطنانمان را شهید کرده‌اند! جنازه‌ها را به تپه شهدا می‌برند. تصویربرداری کرده و وقتی سناریوشان کامل اجرا شد با مخالفت خانواده‌ها ناچار جنازه‌ها را تحویل‌شان می‌دهند.

آرتین را در نهایت جمعه ۲۷ آبان در روستای پدری‌اش پیان نزدیک شهرشان ایذه به خاک می‌سپارند. با وجود فشار نیروهای امنیتی و تهدیدهای همیشگی‌شان که باید بی‌سروصدا جنازه‌ها به خاک سپرده شوند خانواده‌ی آرتین طبق مراسم بختیاری‌ها با حضور گسترده‌ی مردم تن بی‌جان او را به خاک می‌سپارند. قیامی دیگرباره شکل می‌گیرد بر مزار آرتین و کیان و جانباختگان دیگر و آن غم و اندوه بی‌پایانی که هجوم آورده به سوی قلب مادر آرتین حالا تبدیل به خشمی می‌شود تا او هم همچون دیگر مادران دادخواه قدم در راهی بگذارد که پسرش آرتینش در آن قدم گذاشت. همان راهی که دیدن جوانی آرتینش را از او گرفت اما تلنگری شد تا او، پدر آرتین و بسیاری از مادران و پدرانی که عزیزانشان را در این راه از دست دادند بیدار شوند و با قدم گذاشتن در این راه و پیمودنش گام به گام برسند به آزادی.

این مطلب را پسندیدید؟ کمک مالی شما به ما این امکان را خواهد داد که از این نوع مطالب بیشتر منتشر کنیم.

آیا مایل هستید ما را در تحقیق و نوشتن تعداد بیشتری از این‌گونه مطالب یاری کنید؟

از ما حمایت کنید

.در حال حاضر امکان دریافت کمک مخاطبان ساکن ایران وجود ندارد

توضیح بیشتر در مورد اینکه چطور از ما حمایت کنید